

خاش - بلوچ

... مدتهاست که اینجانب مجله شریفه شما را میخوانم و هر بار که شماره جدید آن بدستم میرسد بیش از پیش بارزش واقعی این مجله گرامی بی برده و برای وصول شماره بعد روز شماری بلکه دقیقه شماری میکنم. آنچه بیشتر موجب رفیت اینجانب بمجله شما میگردد همانا شرکت عدهای از فضلا و دانشمندان طراز اول ایران در تحریر و تنظیم مقالات این مجله شریفه می باشد، از قبیل جنابان سید حسن تقی زاده و دکتر صدیقی و دکتر شفق و امثالهم. اینجانب علاوه بر استفاده و استفاضه ای که از نوشته های ایشان میبرم چون عدهای از نویسندگان مجله، از جمله دانشمندان معظم جنابان آقایان استاد مینوی و سید محمد فرزاد و دکتر محمد معین استادان مستقیم بنده بوده اند و خود خوشه چین خرمین دانش این بزرگواران بوده اند لذا اکنون که از درك فیض محضر آنها محرومم، بامطالعه آثار ایشان حس حق شناسی و ارادت خود را نسبت با استادان ارجمند قانع میسازم و چنین می بندارم که آن نوشته ها از زبان آنان میشوند.

بارها اتفاق افتاده که این بنده نیز پس از مطالعه مجله شما مصمم شده ام مطالبی از مطالعات و مشاهدات خود بنویسم اما هر دقمه بمللی و از جمله تصور این نکته که نوشته ام با بضاعت مزاجه علمی و ادبی خواه ناخواه در ردیف نوشته های سنجیده و بیخته استادان بزرگوار قرار خواهد گرفت و بی شک در مقام قیاس چنگی بدل نخواهد زد، ازین تصمیم عدول کرده ام. اکنون که آقای مدیر مجله دوستانه مرا وادار کرده اند شرحی درباره اوضاع عمومی منطقه خاش و آداب و عقاید اجتماعی بلوچ بنویسم، فرمان می برم باشد که در پیشگاه صاحب نظران مقبول افتد.

محمد علی ناصح

کلیاتی راجع بشهر کنونی خاش: شهر خاش که اینک بعد از زاهدان از جمله شهرهای معتبر بلوچستان محسوب میشود شهری نسبتاً جدید است. آغاز ترقی و آبادانی این شهر را با شهر زاهدان که فعلاً مرکز استان بلوچستان و سیستان میباشد باید مقارن دانست و این سابقه از سی سال و اندی تجاوز نمیکند، چنانکه در سال ۱۳۰۵ در محل فعلی خاش یک یادگان نظامی انگلیسی (که اکثر سربازان آن هندی بوده اند) مستقر بوده و تعداد ساختمانهای آن زمان منحصر به ۳۰ تا ۴۰ باب اطاق جهت سربازان و افسران و دو باب اطاق برای تلگرافخانه بوده است و مردم بومی در اطراف خاش مثل امروز در چادرهای سیاه زندگی میکردند.

در سال ۱۳۰۶ افسری بنام سالار امجد که در آن زمان درجه سرهنکی داشته بفرماندهی یک هنگ جدید التاسیس در زاهدان منصوب، و در همین سال افسر دیگری بنام سر تیب علی شاه خان با یک گروهان سرباز مأمور میشود که یادگان خاش را از انگلیسها تحویل بگیرد. افسر مذکور پس از احضار عدهای از سران بلوچ برای آنها سخنرانی نموده و بعد برچم انگلیس را از فراز قلعه خاش

یابن آورده چرم ایران را بجای آن باهتر از درمی آورد ولی در بین سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ بین یادگان خاش و بلوچها زدو خوردهایی بوجود پیوسته که با تلفات زیاد طرفین همراه بوده است. یادگان خاش در بین سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ مأمور میشود که ضمن خلع سلاح بلوچها امنیت را در سرتاسر منطقه بلوچستان برقرار سازد و اجرای این منظور نیز با دادن تلفات زیاد از طرفین در ظرف دوسه سال تأمین میشود. شاید هنوز اشخاصی باشند که از اقدامات سر تیب البرز خاطراتی در ذهن داشته باشند. از جمله شهدای این جنگها باید سرهنگ داور پناه را نام برد که در نزدیکی قلعه دزک که بعدها داور پناه نامیده شد بدست کودکی از افراد بلوچ مقتول گردید. این وضع تقریباً آشفته جریان داشت تا اینکه در سال ۱۳۱۰ یک تیب مستقل درخاش مستقر گردید و در واقع ابتدای آبادانی خاش را نیز باید از تاریخ مذکور دانست، چه بعلمت استقرار تیب درخاش عدهای کارگر و کسبه و زارع - خصوصاً زارعین یزدی - بجاش آمدند و بساختن دکا کپن و منازل مبادرت نمودند. از آزمان بیعد شهر خاش بتناوب مرکز فرماندهی لشکر یاتیب بوده، تا اینکه در سال ۱۳۳۶ تیب خاش بزاهدان منتقل گردید. با شرح فوق تقریباً استنباط میشود که شهر خاش اصولاً روی مقتضیات نظامی بوجود آمده است.

شهر خاش در فاصله ۱۸۰ کیلو متری جنوب شرقی زاهدان در جلگه محدودی واقع شده و تقریباً از سه طرف آنرا کوه فرا گرفته. کوه تفتان - که بعلمت خروج دود و گازهای آتشفشانی در حال حاضر از دهانه آن شهرت عالمگیر دارد - در ۴۸ کیلو متری شمال شهر خود نمائی میکند و ارتفاع قله آن در حدود ۳۹۶۲ متر از سطح دریا میباشد و غالباً تا نیمه های خرداد هر سال برفراز قله آن برف دیده میشود. دودیکه از قله تفتان خارج میشود در هر موقع از سال بشکلی میباشد و این نکته را باتوجه دقیقی که اینجانب نموده ام در بافته ام. مثلاً در روزهای معتدل زمستان و اوایل بهار گازهای خارج شده بشکل توده های پنبه ای و جدا جدا از موقع طلوع آفتاب برفراز قله تشکیل و بتدریج در سینه آسمان و در فاصله ای تقریباً بین پانزده تا بیست فرسنگ از دهانه کوه منتشر میشود. در بعضی روزها دودهای خارج بشکل نواری از مه در یک سمت از قله کوه که غالباً سمت آن از قله بطرف مشرق یا از قله بطرف مغرب میباشد بچشم میخورد. در تابستان بخارهای خارج شده در فضا بطور محسوسی فضا را غبار آلود می نماید و شکل مشخصی ندارد. کوههای سمت مشرق خاش خیلی عمودی و بنام کوههای دهنه موسوم است و آثار حیوانات خلقی بصورت قسیل بوفور در آنها دیده میشود. کوههای سمت غربی خاش مضرس و بنام کوه پنج انگشت یا پنج انگشتان موسوم و منظره زیبایی دارد.

وضع آب و هوای خاش طبق اظهار معمرین و درجه داران و افسران بازنشسته ای که بعلمت طول مدت اقامت درخاش تعلقی پیدا کرده و در خاش مانده اند با آب و هوای اوایل ایجاد و تأسیس خاش بکلی قابل مقایسه نیست چه در آزمان هوا خیلی گرمتر و مرطوبتر از حالا بوده و حتی بعلمت وجود باطلاق بیماری مالاریا نیز درخاش وجود داشته ولی فعلاً نه آب باندازه کافی موجود است و نه اثری از مالاریا مشهود، و روی این اصل از سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ بیعد برای رفع نیازمندی و احتیاج با آب، قنواتی درخاش و اطراف ایجاد نموده اند که فعلاً مشهورترین آنها دو قنات بنام ستاد و قنات رشتوک میباشد. در سالهای اخیر دو حلقه چاه عمیق نیز حفر شده و مورد استفاده میباشد. آب و هوای خاش و زاهدان تقریباً مشابه است و باید یاد آوری نمود که در اطراف و حومه خاش آبادیها و

باغات بیشتری از زاهدان وجود دارد. هوای خاش در تابستانها گرم و در زمستان معتدل است و در تابستان نیز اختلاف درجه حرارت بین سایه و آفتاب تقریباً زیاد است. ساختمانهای خاش بیشتر باخشت و گل ساخته شده و ساختمان آجری آن منحصر بچند باب دبستان و ساختمان پرورشگاه شیر و خورشید سرخ و شهرداری و یکی دو ساختمان دیگر میباشد. منازل خاش وسیع و اغلب مشجر و بصورت باغ منزل میباشد و روی این اصل گسترش شهر نسبت بجمعیت آن زیاد تر است.

جمعیت خاش نیز طبق سرشماری اخیر با در نظر گرفتن افراد تیب سابق خاش سیزده هزار نفر برآورد شده ولی جمعیت فعلی خاش و حومه از حدود ده هزار نفر متجاوز نیست. مردم شهر خاش را اکثر آکرمانیها و بیرجندیها و یزدیها و زابلها و تمدادی مردم سایر شهرستانهای ایران تشکیل داده‌اند. مردم بومی بلوچ در شهر چندان زیاد نیستند. غالب سکنه خاش کاسب و پیشه‌ور میباشد.

در خاش دو باب مسجد موجود است که در مسجد جامع مناره‌ای با آجر در سال ۱۳۱۸ بدستور سر تیب میمند ساخته شده که شاید در آن موقع بجای برج دیده‌بانی از آن استفاده میشده است و از تمام عمارات شهر مرتفع تر است و هر گوشه شهر از آنجا کاملاً نمایان است.

شهر خاش دارای سه خیابان نسبتاً عرض و خوش منظره میباشد و در صورتیکه کاملاً مشجر باشد منظره بسیار زیبایی پیدا میکند. برخلاف شهر خاش که سکنه بلوچ آن در اقلیت میباشد در حوزه خاش برعکس است.

آداب و رسوم و بعضی خصائص بلوچها: قدری تفحص و مطالعه در افکار و عقاید

بلوچها این مطلب را روشن میسازد که در طایفه بلوچ غالبترین خصائل و سجایای انسانی با بسیاری خصایص و صفات نامطلوب توأم است. بامشاهده حالت ظاهری یک نفر بلوچ ممکن است چنین تصور شود که چهره گندمگونش بر اثر فعالیت و حرارت زیاد در برابر آفتاب بسیاری و سوختگی ناشی از حرارت آفتاب بدل شده است، ولی چون قدری بیشتر مراقبت شود و زمان بیشتری او را تحت نظر بگیریم متوجه میشویم که خبری از فعالیت‌های مهم جسمانی و تحمل زحمت شدید در کار نیست و تنها آفتابست که اثر خود را بخشیده و چنین رنگی بپوشیده او داده است.

موی سر او بلند و دارای ریش و سبیلی مردانه است. عمامه بزرگی بر سر دارد که گاهی اوقات جای خود را بکلاه بافته شده از پشم شتر داده است. پیراهنی سفید و گشاد که از زانو بالاتر است بتن دارد، روی این پیراهن گشاد جلیقه‌ای پوشیده است که بنسبت گشادی پیراهن کمر او را تنگ در میان گرفته است. شلواری گشاد که در فوزک یا خیلی تنگ میشود پوشیده که گاهی برای تهیه آن بیش از ۳۰ تا ۳۵ متر چلوار بکار رفته است. (شاید اکنون این مقدار پارچه برای یک شلوار مصرف نشود اما سابقاً چنین بوده و دلیل تعیین نیز بوده است. در حال حاضر و بطور معمول برای هر شلوار بین ۱۲ تا ۸ متر پارچه سفید بکار میرود).

کفش آنها اغلب پوتین یا کفش‌های ته لاستیکی یا چپ‌طاست. در نقاطی که نخل فراوان است از ریشه نخل کفش‌های کم دوامی که فقط کف پا را از تماس با زمین حفظ میکند میسازند که بوسیله طنابی بانگستان و موج یا محکم میشود و با اصطلاح محلی «سواس» نام دارد و دوام آن حداکثر بیش از بیست روز نیست و چون با آسانی تهیه میشود زود بزود آنرا تجدید میکنند. گاهی اوقات علاوه بر جلیقه از لباسهای مستعمل نظامی مانند فرنج یا پالتو که در داخله ایران تهیه شده و یا از پاکستان وارد میشود استفاده میکنند و روی آن مانند افسران کمر بند چرمی می‌بندند و غالباً علامتهای نظامی

را که روی سینه یا آستین و یادوش لباس موجود است حفظ میکنند وبا وجود این علامتها گاهی بیکدیگر تفاخر نیز میکنند .

علاوه برهمه اینها همیشه يك يتوی نازك بايك چادر شب بطور حایل روی شانه میاندازند . لباس زنان عبارتست از يك پیراهن گشاد کیسه مانند اغلب برنگك مشکی و بلند که تا قوزك یا میرسد و بعضی برای زینت آن در جلو سینه و اطراف گردن پارچه مخصوص دیگری که از ابریشم یا یشم رنگین تهیه میشود جدا گانه روی پیراهن میدوزند و این پارچه «ذی» نام دارد . بجای جیب هم کیسه ای در جلو پیراهن میدوزند ، متمکنین کفش می پوشند و عده ای از سواس استفاده میکنند . لباس های زینتی آنان چیت های الوان و بیشتر پارچه های سرخ گلدار میباشد . گردن بندهای مخصوصی نیز که دور گردن را در میان گرفته و از مهره های ریز برنگ سبز فیروزه ای یا آسمانی تشکیل یافته بکار میرند .

یکنوع زینت دیگر آنان نیز بدین نحو است که پرده بین دوسوراخ بینی را سوراخ کرده و حلقه ای از آن عبور میدهند که در وسط آن دانه ای قیمتی مثل نقره و امثال آن وجود دارد که در بالای لب فوقانی قرار میگردد و «پلکک» نام دارد .

بلوچها در چادرهای سیاه رنگی زندگی میکنند وغالباً نظافت و رعایت بهداشت در میان آنها مفهوم واقعی ندارد . لوازم زندگی آنها نیز مختصر و ساده است . بمقتضای فصل نقل مکان مینمایند و زمستان و تابستانرا در همان چادر های سیاه بسر میبرند و چادر سیاه را باموی بز میسازند عجب اینک که در زمستان آب باران از آن نفوذ نمیکند . قیمت هر چادر تقریباً بین ۲۰ تا چهل هزار ریال است .

زینت مهم خانه های آنها خر مهره های سفید است که بطرز جالبی آنرا در ردیف های معین و روی يك زیلوی پشمی یا پنبه ای دوخته و سپس آنرا روی رختخوابهای خود میاندازند . بلوچها مردمانی قانع و صبورند . گله داری و خوراك غالب آنها لبنیات و مقدار کمی گندم و ذرت و خرماست . زراعت در بین آنها خیلی کم است . در باغچه ها و کرت های خیلی کوچک که گاهی اوقات از یکمتر مربع هم متجاوز نیست کشت می کنند .

وظیفه کلی و اختصاصی زنان در امر زندگی عبارتست از دوشیدن احشام و تهیه ماست و کره و روغن ، و بافتن بعضی پارچه های ضخیم و یلاس سیاه (که برای تهیه چادر و خیمه بکار میرود) ، و تهیه بعضی زینت آلات ابتدائی و ساده از خر مهره های سفید ، و بافتن قالیچه های بلوچی ، و آرد کردن گندم یا ذرت با دست آس ، و یختن نان که اغلب زیر خاکستر گرم انجام میشود ، و یختن غذاهای ساده که گوشت قسمت اعظم آنرا تشکیل میدهد . فراهم آوردن آب و بوته وهیزم و نخ درشتن تقریباً بطور مشترك بین مردان و زنان انجام مینماید .

وظیفه مردان نسبت بزنان کمتر است و در بعضی نقاط مردان بیشتر باسراحت مشغولند و اگر مختصر زراعتی داشته باشند بسرپرستی مردان است و نیز جرانیدن گوسفندان و شترها و خرید و فروش فرا آورده های لبنی و تهیه لوازم زندگی بعهده مردان محول است .

با آنکه وظایف زنان و مردان جدا گانه بیان شد مع هذا این ترتیب همیشه رعایت نمیشود و کارهای مختصر زندگی را مرد و زن مشترکاً با هم اجرا میکنند .

بقیه دارد